

بررسی ماهیت دین و جایگاه آن در شکل‌گیری تمدن

مجید محمدلو^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۲/۰۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۲/۰۴

چکیده

بررسی نسبت دین و تمدن ریشه در نوع نگاه به ماهیت این دو مقوله دارد. به‌طورکلی چهار دیدگاه در تعریف دین را می‌توان برشمرد. تعریف اول از دین در رویکردی اعم، به‌طورمطلق ایده و تفکر در حوزه انسان، جهان، اخلاق، سعادت و کمال انسانی را دین تلقی کرده است و از این حیث تمام ادیان الهی و غیرالهی، مکاتب بشری و حتی آیین‌های شیطانی نیز دین تلقی می‌شوند. براساس این رویکرد دین با تمدن قطعاً دارای نسبت خواهد بود. اما حدودوئغور آن اعم از اینکه سازنده تمدن باشد یا جزئی از اجزای تمدن باشد، بسته به ویژگی‌ها، آموزه‌ها و جهان‌بینی آن دین خواهد بود. دیدگاه عام درباره دین، عنصر تقدس و اعتقاد به امر قدسی را در تعریف دین ضروری می‌داند؛ در نگاه خاص به دین، دین دربردارنده عقیده و باور به خالق برای جهان (اعم از باور توحیدی یا مشرکانه) است. درنهایت، دیدگاه اخص معتقد به خالقی واحد برای جهان است که ادیان ابراهیمی تجلی امروزی این دیدگاه هستند. نظریه تمدنی «مالک‌بن‌نبی» نشان می‌دهد که دین نه‌تنها با تمدن نسبت دارد، بلکه جوهره اصلی این تمدن‌ها نیز بوده است. به‌طوری‌که در تمامی حوزه‌های تمدنی اثر نهاده و تفاوت تمدن‌ها از یکدیگر را رقم زده است. سازوکار نسبت دین و تمدن از طریق مقوله فرهنگ رخ می‌دهد. زیرا دین مهم‌ترین سهم در شکل‌پذیری فرهنگ و جهت‌دهی عناصر آن را دارد. حال اگر این ایده دینی آنقدر گسترش یابد که بتواند در گستره‌ای فراتر، جغرافیا و فرهنگ‌های دیگر را نیز تسخیر کند، منجر به تمدن خواهد شد.

کلیدواژه‌ها: ماهیت دین، ماهیت تمدن، فرهنگ، ایده، مالک بن‌نبی.

۱. پژوهشگر مرکز آینده‌پژوهی دانشگاه عالی دفاع ملی، تهران، ایران m.mohammadlu73@gmail.com

مقدمه

اهمیت دین و اندیشه دینی از یک طرف و نفس مطلوبیت مقوله تمدن از جانب دیگر این پرسش را برمی‌انگیزاند که «این دو مقوله چه نسبتی با هم دارند؟». مسلم است که دین از کارکردهایی برخوردار است که می‌تواند در زندگی فردی و اجتماعی بشر اثرگذار بوده و نوع خاصی از روابط، ساختارها، آداب، رفتار و خلیقات فردی و جمعی را در جامعه تعیین بخشد. از طرف دیگر مقوله تمدن فراگیرترین ساحت زندگی جمعی است که در لایه‌های مختلف فکری، فرهنگی و اجتماعی جوامع ظهور و بروز داشته و به نوعی هویت جمعی و فردی آحاد در حوزه تمدنی رقم می‌خورد؛ بنابراین از این حیث که چون هویت جمعی و فردی افراد و جوامع با مقوله دین و تمدن مرتبط می‌شود، توجه به نسبت این دو نیز اهمیت پیدا می‌کند. آیا کلان بودن مقوله تمدن چنین تبادر می‌کند که تمدن محیط بر دین بوده و دین به مثابه یکی از اجزا و عناصر آن (اعم از اصلی یا فرعی) به‌شمار می‌رود؟ یا اینکه این دو نسبتی با هم نداشته و اساساً دین با تمدن سازگار نیست؟ بسته به تعریفی که از دین و تمدن ارائه می‌شود و نوع کارکردی که برای آن‌ها لحاظ می‌شود نسبت این دو نیز متفاوت خواهد بود.

مسئله دیگر سازوکار نسبت دین و تمدن است؛ اگر دین در ایجاد و شکل‌گیری تمدن‌ها مؤثر است فرایند تمدنی شدن اندیشه دینی از چه رهگذری می‌گذرد؟ اگر قرار بر این بود که دین مطلقاً تمدن‌ساز باشد باید به تعداد ادیان موجود تمدن نیز وجود داشت؛ درحالی‌که به لحاظ تاریخی کسی قائل به تمدن برآمده از توت‌پرستی، شمنیسم نیست. بنابراین باید مشخص شود دین از چه مسیری منجر به تحقق تمدن خواهد شد؟ بر این اساس بستر فرهنگ و عناصر آن این زمینه را برای تمدن‌سازی دین فراهم خواهد آورد. زیرا اگرچه فرهنگ خود برآمده از عناصری مانند نیاز، غریزه، تاریخ و ... است، اما این دین و اندیشه دینی است که مهم‌ترین رکن سازنده فرهنگ و تعامل‌بخش عناصر فرهنگی است. بنابراین از رهگذر فرهنگ است که دین می‌تواند این قابلیت را پیدا کند که ساحتی تمدنی به خود بگیرد و آن در صورتی است که بتواند ایده خود را به سطحی فراتر از فرهنگ و جغرافیای خود اشاعه دهد.

بر این اساس در این نوشتار ابتدا به بررسی ماهیت دین و رویکردهایی که در باب تعریف دین وجود دارد پرداخته می‌شود، سپس با پرداختن به ماهیت مقوله تمدن، عناصر سازنده آن در نسبت با فرهنگ ذکر می‌شود و در نهایت به چگونگی و فرایند نسبت دین و تمدن پرداخته می‌شود.

روش پژوهش

بخشی از روش تحقیق نوشتار پیش رو مبتنی بر روش گرده‌آوری داده‌ها به صورت اسنادی

است؛ سپس به روش توصیفی-تحلیلی به تجزیه و تحلیل داده‌های گردآوری‌شده پرداخته شده است.

مبنای نظری: نظریه تمدنی مالک‌بن‌نبی؛ دین به‌مثابه ایده تمدن‌ساز

مالک‌بن‌نبی (۱۹۰۵م) دانشمند الجزایزی و معروف به فیلسوف تمدن، تمام آراء، تحقیقات و تألیفات خود را تحت عنوان «مشکلات الحضاره» سامان داده است؛ این عنوان دربردارنده همه آثار و تألیفات او در باب تمدن، بحران اندیشه در جهان اسلام، شرایط تحول و دگرگونی در جهان اسلام، مسئله فرهنگ، تولد و ساخت جامعه، مسئله یهود و پیامد آن بر جهان اسلام و ... است. وی مسئله و معضل تمدن را جوهره مشکلات هر ملتی می‌داندست و معتقد بود که تنها راه‌حل مشکلات، فهم عوامل تمدن‌ساز و تمدن‌برانداز است. به اعتقاد بن‌نبی، پیش‌نیاز هر نوع مطالعه آگاهانه و فراگیر از جوامع، کسب «دانش تمدنی» است؛ زیرا حرکت جوامع متمدن، مانند هر پدیده انسانی دیگر، تابع سنت‌ها و قوانین اجتماعی و تاریخی ثابتی است. وی تمدن را مجموعه‌ای از روابط بین حوزه مادی (جایی که تمدن در آن شکل می‌گیرد و ساختارش را تقویت می‌کند) و بین حوزه فکری (که روح تمدن در آنجا متولد می‌شود و رشد می‌کند) تعریف می‌کند: «أن الحضارة مجموعة من العلاقات بين المجال الحيوي حيث ينشأ و يتقوى هيكلها و بين المجال الفكري حيث تولد و تنمو روحها» (بن‌نبی، ۱۹۸۶م، ص. ۴۳).

نظریه تمدنی بن‌نبی بر سه عنصر «انسان، خاک و زمان» استوار است و با شناخت صحیح این سه عنصر است که می‌توان مشکلات یک تمدن را شناخت و در پی اصلاح آن برآمد. هر تمدنی ترکیب سه عامل فوق است. اما مهم‌تر از آن سه عنصر، عامل ترکیب‌کننده است که چیزی جز اندیشه دینی نیست. بنابراین عامل حیاتی در تمدن، اندیشه و روح است که در کالبد مادی تمدن باید دمیده شود (عطاآبادی و بیابان‌نورد، ۱۳۹۷، ص. ۱۷۲).

توجه به نقش و کارکرد فرهنگ در رابطه بین دین و تمدن محور دیگر نظریه وی است؛ بن‌نبی فرهنگ را مجموعه‌ای از صفات اخلاقی و ارزش‌های اجتماعی بیان می‌کند که فرد از بدو تولد به عنوان سرمایه اولیه از محیطی که در آن متولد شده است دریافت می‌کند. فرهنگ محیطی است که فرد در آن خلیات و شخصیت خود را شکل می‌دهد: «فالثقافة مجموعة من الصفات الخلقية و القيم الاجتماعية التي يلقاها الفرد منذ ولادته كراسمال أولى في الوسط الذي ولد فيه، و الثقافة على هذا هي المحيط الذي يشكل فيه الفرد طباعه و شخصيته»؛ (بن‌نبی، ۱۹۸۶م، ص. ۸۳). خود

فرهنگ دربردارنده اندیشه دینی است، لذا به دلیل پیوند فرهنگ با تمدن، ارتباط دین و تمدن نیز آشکار می‌شود.

تمدن تنها براساس اندیشه دینی ایجاد می‌شود؛ پس باید ماهیت تمدن را در اندیشه دینی که آن را ایجاد کرده است جستجو کرد. از این حیث توسعه تمدن مسیحی با توسعه تمدن اسلامی تفاوتی ندارد، زیرا هر دو از اندیشه دینی ناشی می‌شود که ویژگی‌های شخصیتی فرد را مشخص می‌کند و او را به سمت اهداف متعالی سوق می‌دهد؛ «فالحضارة لا تنبعث إلا بالعقيدة الدينية و ینبغی أن نبحت فی حضارة من الحضارات عن أصلها الدینی الذی بعثها ... لا یتخلف تطور الحضارة المسيحية عن تطور الحضارة الاسلامیة إذ هما ینطلقان من الفكرة الدینیة التی تطبع الفرد بطابعها الخاص و توجهه نحو غایات سامیه» (بن‌نبی، ۱۹۸۶، ص. ۵۰).

سازوکار بسط و گسترش تمدن به واسطه اندیشه دینی را در مفهوم ایده^۲ باید جست. تمدن حاصل رخداد و اشاعه یک ایده است که در میان یک جامعه پراکنده می‌شود. این ایده به مرور در شکل مناسبات و پیوندهای انسانی و نوع نگاه به محیط اثر می‌گذارد و انسان خاص خود را می‌سازد و این انسان نیز محصول متناسب با ایده را تولید می‌کند این روند، بُن‌مایه ظهور و شکوفایی تمدن‌ها را آشکار می‌کند.

یافته‌های پژوهش

یافته‌های پژوهش شامل سه بخش می‌شود؛ ابتدا به بررسی ماهیت دین پرداخته می‌شود که در این زمینه به‌طور کلی چهار دیدگاه در باب معنای دین مطرح است؛ در بخش دوم ماهیت تمدن تبیین شده و در بخش نهایی نسبت دین با تمدن روشن خواهد شد.

نسبت دین و تمدن

به‌طور کلی چهار دیدگاه را می‌توان در باب معنای دین متصور شد؛ معنای اعم دین، معنای عام دین، معنای خاص دین و معنای اخص دین.

تعریف اعم دین

در مفهومی عام، دین به معنای ایده، راه و روشی است که با ارائه برخی توصیف‌ها، تجویزها و شروط، سبک رفتار مخاطب و معتقد خود را در قبل پدیده‌ها سامان می‌دهد. چنین برداشتی از دین جمیع فرّق و مکاتب بشری، مذاهب و ادیان الهی، غیب‌باور و حتی گرایش‌های خداناباورانه را

شامل می‌شود. لذا آیین بودا، ادیان ابراهیمی، مکاتب بشری مانند ماتریالیسم و کمونیسم و ... همه دین تلقی شده و در چهارچوب این تعریف می‌گنجند (الویری و مهدی‌نژاد، ۱۳۹۲، ص. ۱۶۵).

برخی از آیات قرآن مُفهِمِ چنین معنایی از دین هستند؛

- «وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفُسَادَ» (سوره غافر، آیه ۲۶)۳.

- «كَذَلِكَ كَدْنَا لْيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» (یوسف: ۷۶)۴.

- «لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِي دِينِي» (سوره نصر، آیه ۶)۵.

ریشه چنین تعریفی از دین به دلیل وجود برخی از عناصر مشترک در مصادیق خارجی دین است. جهان‌بینی و ابعاد اعتقادی، مقوله سعادت و رستگاری، کمال انسانی، اخلاق و رفتار از جمله این عناصر هستند؛ «إن الدين هو الطريقة المسلوكة التي يقصد بها الوصول إلى السعادة الحقيقية». به‌طور کلی دین عبارت است از طریقه‌ای که پیمودنش آدمی را به سعادت حقیقی و واقعی‌اش برساند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۱۹۲/۷).

در بیان دیگری علامه طباطبایی دین را چنین تعریف می‌کند: «الدين سنة عملية مبنية على الاعتقاد في أمر الكون والإنسان بما أنه جزء من أجزاءه» یعنی دین یک روش علمی است که بر اعتقاد انسان و نوع نگرش او به جهان و انسان مبتنی است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق: ۸/۱۵).

تعریف عام دین

مهم‌ترین شاخص و ملاک تعریف دوم دین وجه تقدس داشتن باورها و آموزه‌های آن برای معتقدان به آن است؛ یعنی دین عبارت است از مجموعه‌ای از باورها و برنامه‌های زندگی که از جانب خود یا از دیدگاه معتقدان آن امری مقدس محسوب می‌شوند؛ لذا چنین باورهایی نزد معتقدین به آن دارای حرمت و احترام بوده و نسبت به آن خضوع و خشوع دارند. از طرف دیگر این باورها جنبه ماورائی و رمزآلود برای افراد دارند. غالباً آنچه از سوی جامعه شناسان،

۳. «و فرعون گفت: مرا بگذارید موسی را بکشم تا پروردگارش را بخواند. من می‌ترسم آیین شما را تغییر دهد یا در این سرزمین فساد کند».

۴. «این‌گونه به یوسف شیوه آموختیم. [چراکه] او در آیین پادشاه نمی‌توانست برادرش را بازداشت کند، مگر اینکه خدا بخواهد».

۵. «دین شما برای خودتان، و دین من برای خودم».

روانشناسان، مردم شناسان و مورخان در باب ماهیت دین مطرح می‌شود دربردارنده همین شاخص است.^۶ دایره این تعریف نسبت به قبلی محدودتر بوده و به‌طور مثال مکاتب بشری مانند ماتریالیسم و ... دین تلقی نمی‌شوند.

تعریف خاص دین

معنای سوم از دین نیز دربردارنده مجموعه‌ای از نظام باورها و برنامه‌های حیات بشری است که (فارغ از اینکه در حاق واقع از جانب خداوند نازل شده باشد یا نه (وحیانی بودن یا غیروحیانی بودن)) متضمن اقرار به وجود خداوند به‌عنوان خالق هستی و مبتنی بر اندیشه غیب‌باوری است؛ ماهیت دین در این دیدگاه علاوه بر اینکه دارای جنبه قدسی است، درعین حال معتقد به وجود خالق و آفریدگاری (اعم از یک یا چند خدا) برای جهان است. این تعریف هم ادیان حقیقی و هم آیین‌های مشرکانه را (که در ضمن اعتقاد به خداوند به‌عنوان خالق هستی، به بت‌پرستی روی آورده‌اند) در برمی‌گیرد؛ اما نگرش‌های مادی‌گرا و هم‌چنین غیرمعتقد به خالقیت خدا خارج از حیطه این تعریف هستند. مانند آیین بودا که اگرچه قائل به امر مقدس است اما اعتقادی به وجود خالق برای جهان ندارد. آیه ۱۳۷ سوره انعام مفهوم چنین تلقی از دین است:

«وَكَذَلِكَ زَيْنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَائِهِمْ لِيُرِدُّوهُمْ وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَكَوَّ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرَّهُمْ وَمَا يُفْتَرُونَ (سوره انعام، آیه ۱۳۷)»^۷.

بارزترین مصداق چنین تلقی از دین در عصر مدرن، که تحت تأثیر رواج و حاکمیت جهان‌بینی علمی به‌وجود آمد، مکتب دئیسم^۸ در الهیات مسیحی است. اندیشه مذهبی غرب در دوره قرون وسطی و پیش از عصر نوزایی مبتنی بر آموزه‌های وحیانی (برگرفته از کتاب مقدس) بود و مطابق این اندیشه خداوند علاوه بر خالقیت جهان، ربوبیت و تدبیر آن را هم در دست داشت. اما

۶. برخی ماهیت امر مقدس را در عرض امور فرهنگی و اجتماعی قلمداد کرده‌اند و تمام مفاهیم و اعمال دینی را بازنمود روابط اجتماعی می‌دانند؛ در حالی که مسئله تقدس و امر مقدس اگرچه با امور عادی و فرهنگی دارای شباهت ظاهری است، اما امر قدسی مدعی برخورداری از ماهیتی باطنی است که قابل تحویل به امور عادی نیست. به‌طور مثال شباهت ظاهری مناسک دینی مانند روزه و نماز با ورزش و رژیم غذایی موجب نمی‌شود آن را از یک جنس دانست.

۷. «و این‌گونه برای بسیاری از مشرکان، بتانشان کشتن فرزندانشان را آراستند، تا هلاکشان کنند و دینشان را بر آنان مشتبّه سازند و اگر خدا می‌خواست چنین نمی‌کردند. پس ایشان را با آنچه به دروغ می‌سازند رها کن».

در دوره رنسانس و در اثر غلبه جهان‌بینی علمی این اندیشه به تدریج به کناره رفت و تفکر دئیسم (الهیات طبیعی) حاکم شد (باربور، ۱۳۷۹، ص. ۲۵). با رواج این واژه در الهیات مسیحی، دئیست‌ها به کسانی خطاب می‌شدند که به خالقیت خداوند به‌عنوان آفریننده جهان و قوانین آن و آخرت معتقد بوده اما منکر عیسی (ع) و تعالیم او بودند. اما با تحولات تاریخی که بعداً در مفهوم آن پیدا شد، دئیسم در قرن نوزدهم و بیستم مبنای الهیاتی تلقی می‌شد که منکر حضور خداوند و فاعلیت او در جهان بعد از خلقت بود (کاپلستون، ۱۳۷۰، ۱۷۹/۵). چنین تفکری منجر به محوریت و حاکمیت خرد انسان‌بنیان شد و با نفی ارتباط ربوبی خداوند در عالم بعد از خلقت و انکار دخالت وحی الهی در هدایت بشری، زمینه‌های جدایی انسان از تعالیم الهی و پی‌ریزی تمدنی انسان‌بنیان را فراهم ساخت. در واقع تحولات ارتباط وحی و عقلانیت در عصر مدرن در سه مرحله رخ داد؛ در آغاز با اینکه علم طبیعی و عقلانیت به‌مرور رواج پیدا می‌کرد، اما مقوله شریعت و وحی کماکان برجسته بود و عمده امر در باب تحلیل و تفسیر جهان، انسان و طبیعت بود. مرحله دوم دوران شکل‌گیری دئیسم و نفی ربوبیت الهی و اکتفا به جهان‌بینی علمی در باب تفسیر طبیعت بود و ایده خدای ساعت‌ساز در این مرحله مطرح شد. در نهایت مرحله سوم اصل اعتقاد به خداوند یا امر قدسی به‌کناره رفت و ایدئولوژی‌های مادی و انسانی جای آن را گرفت (باربور، ۱۳۷۹، ص. ۷۷-۷۵).

معنای اخص دین

معنای چهارم و اخص دین علاوه‌بر اینکه از همه شاخصه‌های مذکور در تعاریف فوق برخوردار است دو شاخصه باور به یگانگی خداوند و وحیانی بودن آموزه‌ها را دارا می‌باشد. بنابراین دین عبارت است از مجموعه‌ای از باورها، عقاید و برنامه‌هایی که از جانب خدای واحد منازل گشته تا سبک رفتار مخاطب خود را سامان دهد. بنابراین این تعریف تنها شامل ادیان آسمانی توحیدی می‌شود که از جانب خداوند و به‌وسیله انبیا بر مردم نازل شده است که تجلی امروز آن در ادیان ابراهیمی است که قرآن کریم از آن تعبیر به آیین یگانگی و تسلیم می‌کند؛ «وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا» (سوره نساء، آیه ۱۳۵). این سه دین ریشه‌های عقیدتی مشترک و مشابهی در باب خداوند، خلقت، وحی، معاد، تاریخ انبیا و ... دارند و قائل هستند این آموزه‌ها وحیانی بوده و در قالب کتب آسمانی تورات، انجیل و قرآن بر آنان نازل گشته است.

از آیه ۱۳ سوره شوری چنین برداشت می‌شود که شرایع و کتب آسمانی با چنین ویژگی، منحصر در پنج شریعت نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و پیغمبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) است که به بیان آیه همه این شرایع از جنس و آموزه‌های واحدی برخوردار بودند؛ «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ» (سوره شوری، آیه ۱۳).

البته اینکه عبارت وحی تنها بر دین اسلام اطلاق شده و در مورد سایر شرایع عبارت وصیت وارد شده است جای تأمل دارد؛ اما در هر صورت وصیت نیز دال بر برخورداری از منشأ و حیانی است.

مسئله بعدی این است که آیا مراد از عبارت «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ» همان دین و شریعتی است که به واسطه وحی یا وصیت بر انبیای اولوالعزم نازل گشته یا نه؟ دینی که انبیا مکلف بر اقامه آن و عدم تفرقه در آن شده‌اند مقوله دیگری غیر از این شرایع پنج‌گانه است که هنوز محقق نشده است و رسالت انبیاء و امت‌های آنان تحقق چنین آرمانی است؟ اهمیت این پرسش در کشف معنای ماهیت شریعت و دین و ارتباط آن‌ها با تمدن وحی محور است. در این راستا از آیه می‌توان دو برداشت ارائه کرد؛ اگر مراد از «من» در عبارت «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ» بیان جنس باشد، آیه چنین دلالت می‌کند که شریعت نازله شریعتی از جنس «الدین» است که انبیا با این شریعت مأمور به اقامه «الدین» هستند. اما اینکه آیا شریعت نازله تمام «الدین» باشد یا خیر، آیه دلالتی بر این ندارد؛ یعنی این چنین نیست که آنچه نازل شده است همان «الدین» است و شریعت نازله به-عینه آیین تمام‌نمای «الدین» باشد که در نتیجه انبیا با اقامه همین شریعت، «الدین» را اقامه کرده باشند؛ اما اگر مراد از «من» تبعیضیه باشد، آیه دلالت می‌کند که شریعت نازله بعضی از وجوه «الدین» است نه تمام آن؛ که جریان الهی با تمسک بدان درصدد اقامه و عینیت‌بخشی تمام «الدین» است. تبیین این مسئله نسبت دین و تمدن در معنای چهارم را روشن خواهد کرد؛ زیرا در معنای اول نقش شریعت در برقراری تمدن دینی، بسیار پررنگ خواهد بود و بار اصلی برقراری چنین تمدنی بر شریعت محوری خواهد بود. زیرا اگرچه ممکن است شریعت با «الدین» تطابق کامل نداشته باشد، اما محوری‌ترین عنصر در برقراری تمدن دینی خواهد بود؛ اما در معنای دوم محور خود «الدین» است و شریعت تنها بخشی از آن را تکافو خواهد کرد؛ لذا باید محورهای دیگری نیز باشد که در اقامه الدین نقش داشته و باید در جستجوی آن‌ها بود.

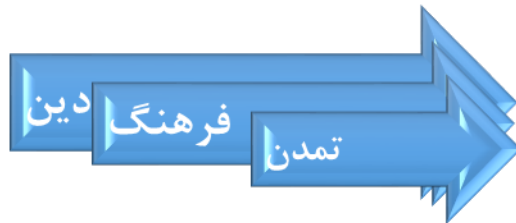
بنابراین اولین نکته در باب نسبت دین و تمدن این است که باید چارچوب و گستره معنایی دین مشخص و معین گردد تا فهمیده شود که دین به کدام معنا مراد است و در نتیجه برقراری تمدن دینی چه گستره‌ای از شاخص‌ها و ملاک‌های دینی را خواهد داشت.

ماهیت تمدن

دیدگاه‌ها و رویکردهای متعددی در باب ماهیت تمدن وجود دارد. در یک تعریف، تمدن بالاترین گروه‌بندی فرهنگی و گسترده‌ترین سطح هویت فرهنگی به‌شمار می‌آید (Huntington, 1997, p. 43). عنصر کلیدی این تعریف، هویت‌بخشی فرهنگی تمدن به افراد است؛ یعنی هویت و عنوان افراد (انسان ایرانی، انسان غربی ...)، فارغ از تعلق آن‌ها به مکان و زمانی خاص، با انتساب آن‌ها به تمدنی خاص مشخص می‌شود و رقم می‌خورد. علی‌رغم عدم جامعیت و مانعیت این تعریف، تأکید آن بر عنصر فرهنگ درخور توجه است. در دیدگاه مرسوم، نیاز، غریزه، اندیشه، فناوری، تاریخ و محیط مهم‌ترین وجوه و منشأ فرهنگ تلقی می‌شوند. سه قسم نخست بنیاد انسانی را تشکیل داده و قسم چهارم دستاورد انسان در بستر تاریخ و محیط است. بر این اساس است که مالک‌بن‌نبی ترکیب «انسان، زمان و خاک» را عناصر اساسی سازنده تمدن‌ها برمی‌شمارد (بن‌نبی، ۲۰۰۲، ص. ۲۰۰) و قائل است که برای حل مشکل تمدن باید به بازشناسی انسان، همراه با عقیده و اندیشه‌ای که در طول تاریخ با خود داشته، خاک به‌همراه آنچه در خود نهفته و زمان با اقتضائات آن پرداخت و البته واضح است که انسان مهم‌ترین رکن این ترکیب و محور اصلی حرکت تمدنی است؛ بنابراین برای ایجاد تمدن باید انسان‌هایی ساخت که در مسیر تحقق اهداف خود در تاریخ از خاک و مواهب آن بهره ببرند. منظور این نیست که بن‌نبی منشأ تمدن را با منشأ پیدایش فرهنگ یکی در نظر می‌گیرد (اگرچه تمییز این دو در عمل دشوار است)؛ زیرا وی به‌صراحت هریک را تعریف کرده و مؤلفه‌ها و عناصر متفاوتی برای هر یک ذکر کرده است. بلکه مراد نشان دادن رابطه تأثیر و تأثری و دوسویه فرهنگ بر تمدن و بالعکس است؛ اما آنچه در وهله اول اهمیت دارد توجه به نقش و کارکردی است که فرهنگ برای تمدن ایفا کرده و ویژگی خاص هر تمدنی را به آن اعطا می‌کند و ملاک‌ها و ویژگی‌های آن را مشخص می‌کند: «و بعبارة جامعۀ: هی [الثقافه] کل ما يعطی الحضارة سمتها الخاصة و یحدد قطبیها» (بن‌نبی، ۲۰۰۰، ص. ۷۷). به‌عبارت‌دیگر فرهنگ، خاستگاه تمدن است که همانند خون در کالبد آن حضور دارد. نکته مهم درباره فرهنگ این است که چون فرهنگ دربردارنده اندیشه دینی است، نمی‌توان آن را صرف

اكتساب انسانی دانست، بلکه فرهنگ محیط بر انسان و چارچوبی است که در آن حرکت می‌کند. همین امر زمینه بحث در باب دین و نقش آن در ساخت فرهنگ و تمدن را فراهم می‌کند و از طرفی به دلیل پیوند تمدن با فرهنگ و پیوند فرهنگ با دین، ارتباط دین و تمدن را نیز آشکار می‌سازد.

نکته اساسی در اینجا این است که تا دینی [به هر چهار معنا] وجود نداشته باشد فرهنگی که بتواند منجر به تمدن شود نیز تحقق نیافته و در نتیجه تمدنی ساخته نخواهد شد.



نمودار ۱. نسبت دین و تمدن

عدم هم‌پوشانی کامل تمدن بر فرهنگ و فرهنگ بر دین ناشی از این عقیده است که این سه مقوله دارای نسبت عام و خاص من‌وجه هستند؛ یعنی دین قابل تقلیل به فرهنگ نبوده و در واقع خارج از حوزه فرهنگ، فرهنگ خاص خود را شکل می‌دهد. همچنین وجود صرف فرهنگ نیز به معنای تحقق تمدن نیست. چه بسیار جوامعی که از فرهنگ برخوردار هستند اما تمدن بر آنها اطلاق نشده است.

بن‌نبی اگرچه ترکیب انسان + خاک + زمان را عناصر سازنده تمدن می‌داند، اما صرف وجود این‌ها برای ساخت تمدن را کافی نمی‌داند. زیرا مشاهده می‌کنیم با وجود تحقق این عناصر در بسیاری از موارد، تمدنی ساخته نمی‌شود؛ بلکه نیازمند ترکیب‌کننده و خمیرمایه تمدنی است که با ترکیب و پیوند این عناصر با یکدیگر تمدن را پدید آورد. مطالعه تاریخی این خمیرمایه را «اندیشه دینی» (به معنای اعم) معرفی می‌کند و از این حیث تمدن‌ها یکسان هستند.

تمدن تنها براساس اندیشه دینی ایجاد می‌شود؛ پس باید ماهیت تمدن را در اندیشه دینی که آن را ایجاد کرده است جستجو کرد. از این حیث توسعه تمدن مسیحی با توسعه تمدن اسلامی تفاوتی ندارد، زیرا هر دو از اندیشه دینی ناشی می‌شوند که ویژگی‌های شخصیتی فرد را مشخص می‌کند و او را به سمت اهداف متعالی سوق می‌دهد.

سازوکار بسط و گسترش تمدن به‌واسطه اندیشه دینی را در مفهوم ایده باید جست. تمدن

حاصل رخداد و اشاعه یک ایده است که در میان یک جامعه پراکنده می‌شود. این ایده به مرور در شکل مناسبات و پیوندهای انسانی و نوع نگاه به محیط اثر می‌گذارد و انسان خاص خود را می‌سازد و این انسان نیز محصول متناسب با ایده را تولید می‌کند. جامعه برآمده از ایده به رشد خود ادامه می‌دهد و شبکه درونی پیوندها به حدی کمال می‌یابد که تابش این اندیشه گستره جهانی به خود می‌گیرد. این روند، بن‌مایه ظهور و شکوفایی تمدن‌ها را آشکار می‌کند.

نسبت دین و تمدن

با توجه به مطالبی که در بیان ماهیت دین و تمدن گذشت، نسبت این دو مقوله و حدود و ثغور آن باهم نیز روشن می‌شود. همان‌طور که معلوم شد اندیشه دینی در معنای اعم آن، بنیاد تمدن را بنا نهاده و اساساً بدون آن تمدنی ممکن نخواهد بود؛ زیرا اگر تمدن مجموعه‌ای از عوامل مادی و معنوی باشد که افراد بتوانند در آن، همه ابزارها و بسترهای جمعی ضروری برای پیشرفت را فراهم آورند، این امر بدون حضور ایده جامع و نظم‌دهنده ممکن نخواهد بود. بنابراین یکی از مهم‌ترین وجوه دین در تمدن، ارائه ایده و اندیشه تمدنی است که دین در هر معنایی قابلیت این مهم را دارد.

از طرف دیگر آموزه‌ها، مناسک، آیین‌ها، اعمال، دستورات و قوانین دینی به‌طور مستقیم در ساختار تمدنی حاضر هستند و وجوهی از تمدن متناسب با آن شکل می‌یابد. چنین تأثیرپذیری تمدنی در دین به معنای دوم آن امکان‌پذیر است؛ زیرا مکاتب بشری به دلیل نفی تقدس و عدم قائل بودن به امر قدسی، از آیین، رفتار، قانون و ... خاص دینی برخوردار نیست که بتوان ظهور و بروز آن را در ظرف تمدنی تماشا کرد. به‌طور نمونه منشأ قدسی قائل شدن برای برخی از اعمال و آیین‌ها در بین مایاها، زمینه‌های ظهور مستقیم آن به‌عنوان آیینی تمدنی را در بین آن‌ها فراهم کرده بود.

بعد دیگر نسبت دین و تمدن بر ساخت‌ها و قرائت‌های انسانی است که مبتنی بر تفسیر و قرائت خاصی از دین، مظهر فرهنگی و تمدنی به‌خود می‌گیرد و تبدیل به منسک و آیین دینی-عبادی و شیوه رفتار می‌شود. مقوله اعتراف و آیین توبه در تمدن مسیحیت عصر میانه نمونه‌ای از این امر است که بر تفسیر مسیحیت از عصیان، مسئله توبه و بخشاینده‌گی خداوند استوار بود (توفیقی، ۱۳۸۵).

وجه دیگر نسبت دین و تمدن، مظاهر تمدنی است که در راستای اعمال آموزه‌های دینی و اقتضائات مرتبط با آن پدید آمده‌اند. به‌طور مثال مساجد، کلیساها و معابد مظاهری هستند که

به دلیل تحقق امر عبادت و نیایش دینی ایجاد می‌شوند؛ مقوله هنر در تعامل با آموزه‌های تمدن‌های مختلف نمود متفاوتی داشته و در حقیقت اندیشه دینی ناظر به تمدن مذکور حدود و ثغور آن را معین می‌کند. به همین دلیل وجوهی از هنر که در برخی از تمدن‌ها مشاهده می‌شود، در تمدن دیگر هیچ نشانه‌ای از آن نیست. مجسمه‌سازی نمونه بارزی از این امر است؛ در حالی که این هنر در تمدن یونان باستان در اوج اعتلای خود قرار دارد اما مشاهده می‌شود که هیچ اثری از آن شکوه در تمدن اسلامی وجود ندارد؛ این مسئله نه به این خاطر که حوزه تمدن اسلامی توانایی در خلق چنین آثاری را نداشته، بلکه به خاطر قیود و ضوابط ناشی از آموزه‌های دینی و فقهی اسلام بود که از باب حرمت تشبه به خالق اجازه خلق چنین آثاری را به فرد مسلمان نمی‌داد (مفید، ۱۳۹۳ق، ص. ۵۸۷). نقاشی موضوع دیگری است که در دو تمدن اسلامی و مسیحی سرنوشت متفاوتی پیدا می‌کند؛ بعد از شکل‌گیری و رسمیت یافتن مسیحیت توسط کنستانتین، هنر نگارگری مورد احترام این آیین قرار می‌گیرد و دخمه‌ها [اتاق‌های تدفین زیرزمینی] و کلیساها مملو از این آثار هنری می‌شوند؛ اما این هنر در عالم اسلام به علت آمیختگی با مسئله شرک و عقاید مشرکانه نفی می‌شود (کلینی، ۱۴۰۷ق: ۵۲۶/۶)، (النوی، ۱۳۹۲ق: ۸۴/۱۴).

بنابراین با تحقق امر دینی و اشاعه ایده آن، همه امور اعم از مظاهر، ساختارها و نظامات، روابط، اخلاقیات، هنر، سیاست، اقتصاد و ... حول محور دین و آموزه‌های آن طراحی، بازتولید و ایجاد می‌شود و در نهایت مسیر رشد و کمال آن منجر به ظهور تمدن می‌شود.

نتیجه‌گیری و پیشنهاد

ملاحظات تاریخی نشان می‌دهد که حتی در محدودترین معنا از دین، دین با تمدن نسبت برقرار کرده و نقش اساسی در ساخت تمدن ایفا کرده است. تاریخ تمدن اسلامی مهم‌ترین گواه این امر است. نکته اساسی، در چگونگی فرایندی است که دین در تمدن حاضر بوده و نقش ایفا می‌کند. آنچه به نظر می‌رسد این است که دین اگر بتواند از گذرگاه فرهنگ، منجر به ایجاد فرهنگ شکوفا و تکامل یافته شود و تعاملی سازنده بین عناصر فرهنگی ایجاد کند از حیثه فرهنگ و جغرافیای خود فراتر رفته و به مرور تمدن مختص به خود را ایجاد خواهد کرد. زیرا فرهنگ خاستگاه تمدن است که همانند خون در کالبد آن حضور دارد و چون دربردارنده اندیشه دینی است صرف اکتساب انسانی نبوده و محیط بر انسان و چارچوبی است که در آن حرکت می‌کند. این اندیشه دینی است که به عنوان جوهره اصلی فرهنگ، با تولید فرهنگ برتر زمینه گسترش آن تا

سطح تمدن را فراهم می‌آورد. البته ویژگی‌ها و مؤلفه‌های چنین اندیشه دینی نیز خود حائز اهمیت در انجام این مهم است. زیرا چه بسیار فرهنگ‌هایی که در سطح فرهنگ باقی مانده‌اند و این به‌خاطر نوع اندیشه دینی است که نتوانسته است آن را شکوفا کند. بنابراین نوع استفاده از ظرفیت‌های دینی نیز مؤلفه دیگری در این مسیر خواهد بود. ویژگی‌های برآمده از اندیشه اسلامی در دوران اوج تمدن اسلامی و مقایسه آن با دوران افول آن [دوران رواج ایده صوفی‌مآبی] نمونه‌ای از کاربست اندیشه دینی ناظر به تمدن است که هر یک آثار تمدنی خاص خود را در تاریخ تمدن اسلامی نشان داده است.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- قرآن کریم.
- النووی، محی‌الدین یحیی (۱۳۹۲ق). شرح النووی علی مسلم، دار إحياء التراث العربی. بیروت.
- الویری، محسن و مهدی‌نژاد، سیدرضا (۱۳۹۲). رابطه دین و تمدن در اندیشه مالک بن‌نبی. *تاریخ و تمدن اسلامی*، ۹ (۱۸)، ۱۹۱-۱۶۳.
- باربور، ایان (۱۳۷۹). علم و دین. ترجمه بهروز خرمشاهی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- بن‌نبی، مالک (۲۰۰۲م). تأملات. *دارالفکر*، دمشق.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۱۷ق). المیزان فی تفسیر القرآن. جامعه مدرسین، قم.
- کاپلستون، فردریک (۱۳۷۰). تاریخ فلسفه (فلسوفان انگلیسی). ترجمه ج. اعلم، تهران، سروش.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). الکافی. دارالکتب الإسلامیه، تهران.
- محمودیان عطا آبادی، حمید و بیابان‌نورد سروسستانی، علیرضا (۱۳۹۷). بررسی تطبیقی «نظریه تمدن» از دیدگاه فوکو تساووا و مالک‌بن‌نبی. *فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام*، ۸ (۲)، ۱۸۹-۱۶۹.
- مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳ق). المقنعه. کنگره جهانی هزاره شیخ مفید (ره)، قم.

ب) منابع انگلیسی

- Huntington, Samuel, (1997), *the Clash of Civilizations and the Remaking of World Order*, penguin, India.

پ) منابع اینترنتی

- توفیقی، حسین، (۱۳۸۵). آشنایی با مسیحیت، قابل دسترسی در: <https://noo.rs/vOFHI>

